

دیداری از «سرزمین پاک» تمیمی

از حرف و سخن‌های معتاد «شعر نو» و «شعر امروز» که بگذریم؛ میرسیم به آن حرف‌های حسابی که اهل تمیزی از آن به سنت گرائی یاد میکنند، و اگر تردیدی و گریز و گزیری باشد - در شعر انگلیسی - در پرهیز از سنت گرائی؛ شعرزنده این دارودیوار، در گشایش و گسترش سنت‌ها و رسم‌وراه‌ها، سلامتی یافته‌است و نیروئی و طرف‌خطابی. و بعون حق از این نکته یاد خواهیم کرد در بررسی شعر اخوان، سنت گراتر شاعر این روز و روزگار و نشان خواهیم داد که آن سرور یگانه‌را در قصیده‌های نوآینش، چه مبارک قصیدی است. و هم در غزل‌ها و دیگر انواع گسترش یافته شعر پارسی، و با این همه روشنگری؛ بگویم که در کلی و مجموعی پریشان و مسخ که فرهنگ امر و زایرانی می‌نامندش، و مستمند غرب زده‌ایست، همین یک هنرمان، زنده و آگاه و پرهیزگار مانده‌است، و آن‌های دیگر که می‌خواهند پا بگیرند، اگر نمی‌گیرند - لابد ریشه‌شان در «سرزمین هرز» و غریب غربت است.

و اما در ادبیات پارسی، میدانیم که ترانه، کهن‌ترین، مردم‌گیرترین و - بنا به طبیعتش - «شعرترین» نوع از انواع شعرست و فضلا دیگر با آن مدح و ذم و طب و نجوم و کیمیا سازی نکرده‌اند؛ بیشتر ترانه‌ها مان، شسته و پاکیزه، دوران فلسفیات و عرفانیات مانده - حتی در ترانه‌های با باطاهر که فضلا در آن «عرفان» دیده‌اند و چند تا چهاره پاره‌ای هم از این دست دارد که آن‌قدرها هم «عرفانی» نیست!

«شعر نویان» و «شعر امروزیان» ما که حریفانند از همه فن، بنا به ضرورت و آداب رنگین نامه‌ها مان، ترانه‌ها هم دارند ما شا الله. و اگر «ترانه» فارسی از تصویرگری می‌گریزد و متفلسف و سیاسی نیست؛ این جمله ترانه‌ها می‌آوردند بود لر آسا و ژاپونی گونه، که هم در آن سیاست هست و هم کیاست. بجای آن زبان ساده و زنده و برهنه ترانه «که بنا بتعبیر ا. بامداد «احساسی» هم می‌توان خواندش. (و تازه، در «شکل» هم دگر گونگی و گسترشی نمی‌بینی - که خواسته‌اند لابد روی دست با باطاهر بلند شوند، که شعر نو گفتنمان نه از بی‌خردی است - و ما ایم این.

در شعر «تمیمی» نشانه‌هایی هست از آن گونه «ترانه» که در این روز و روزگار باید زندگی کند*، در همین هوا** - و اسم این‌ها را همان «طرح» می‌گذاریم که معمول فضا است:

* «احساس» (سایه) و ترانه «ما چون دو دریاچه روی هم» (اخوان) و چند تا از «شبان» های (شاملو) را نمونه می‌آورم.
** به بینید «شعری که زندگیست» را.

دو طرح، خوب از تندیس، الکو (که عنوانش بوی مون پاراناس میدهد):

۱

در فضای نیمروز شهر،
جز دو خط روشن ممتد
هر خط دیگر، سواد نقطه گنگی است.

۲

در فضای نیمروز شهر،
جز زنی با بازوان روشن ممتد
هیچکس روئیدن خورشید را از خاور قلبش
نخواهد دید.

اما، تمیمی هم مثل ما، فرزندان این ایام، هوای فلسفه تند و تیز یاس و امید
را دارد و هوای خلق الله شعر خوان را، که تاء تمت را نشانه ختام میداند و آوردگان
حرفهای بزرگ بزرگ و شکفتنی آور را، به حساب میاورند. اینست که آن طرحهای
زیبارا میشکند و نتیجه میگیرد:

ای شما

- تندیس خوبها و پاکها!

ای شما

- الگوی پرهیزی که مرز باور من نیست

در کدامین صبح آیارویش خورشید را در قلب خود دیدید؟

و تندیس و الگو هم، می بینید که در همین يك تکه آمده، که هم در آن شك هست
و هم جزم - والبنه جزم به هیات شك، و اگر آن رستم دستان * بود که دردم
مقاله مرگ گرائی کارسازی میفرمود، و اسفا که بر حمت حق پیوست ***.

در شعر تمیمی علت دیگری هم هست، توجه به تعطیلات و معطلات فرنگی:

عصر غم انگیز است

يك عصر یا نيز است

من هستم و تقویم روی میز و نازی - گر به زدم -

.....

نیلوفرین دودی ز پیپم در فضای تنگ می میرد

و هم در طرح ۲۲ - وای کاش تمیمی این ۲۲ طرح را یکجا چاپ میکرد -
و اگر چه ما، نمیدانیم که «یکشنبه» برای شاعر چه سودا ئیست، اما از «تقویم روی
میز» میدانیم که جمعه *** هاما نیست که عبوس و بیزار یارها و شادمانه بیاد میماند:
خط اندامها رها از خواب

(از طرح ۲۲)

* رجوع کنید به «داستانهای شاهنامه» به نظر آنگون.
* * * و عجب تر آنکه «گذشته به آینده نباخته» دو غنچه حمیدی شیرازی «در آبهای دور دست
قرون، جانوریت تک یاخته ای» و ثابت قدمی زم زم نوش.
* * * شعر «جمعه» فروغ فرخزاد.

و همین طرح يك خطی پاك و گسترده را که نمیتوانی بدهی به این همه مجموعه و پرونده شعر معاصر، توانائی تمیمی در اینگونه از بیان است، بیان سرشار از بدهت و برهنگی، و به همان «سراحت احساسی» مورد اشاره. و پس از خواندن سرزمین پاك، حدس میزنم که شاعر، ناظر به این کیفیت در بیان خود نیست تا شعرش را به پیرایه و پاك و پاکیزه نگهدارد، کوششی که تمیمی بگمان خودش برای مفهومتر کردن بیان میکند، شعرش را مشوش میکند و سرگردان، و گریز زن. و تمیمی یا با اضافه کلمه یا با معترضات تصریح کننده یا با آوردن وزن نامناسب و یا با «فلسفی کردن» شعرش این قیاج را میرود:

مثلا شعر «و اسپین دیدار» را بخوانید، بیان ساده است و دردمند، اما، درست مثل لغت. معنی» برای هر مصراع توضیحاتی دارد.

یکروز ما از هم جدا خواهیم شد، (لغت) غمناک (معنی) *
 یکروز من در شهر احساس تو خواهم مرد. (شهر، لغت)؛ (احساس، معنی)
 یکروز (لغت)؛ آنروزیکه ناامید شوم و اسپین دیدار ما باشد (معنی)
 آنروز چشم عاشقان (درمانم مرگی که میمرد)
 خاموش، گریانست.

و «غمناک» معترضه است، «آنروزیکه...» و «درمانم...» معترضه است و «شهر احساس» اضافه و یک یا چند تا از آن علتها که آمد، در بیشتر شعرهای این مجموعه هست، و در طرح خیلی کمتر، طرحهای تمیمی نمونههای زنده و اصیل و توانائی از احساس و بیان اوست. و درینست که تمیمی با این استعداد یگانه، اصطلاحات انجیلی را بهانه بیان آنطور «اشراق-فرنگی» سطحی کند و یا به «جنسیات» بپردازد، و اینکه «چون گر به پنهان شود در آغوشم»؛ این طرحها را که جدا کرده ام بخوانید:

در اتاق خواب می خواند زنی - پر شور -
 و کوچه ها سبز و اتاق سبز
 شعله ی گرم چراغ سبز
 باغم سبز

از شعر سبز

تا نسیم گفتگوئی از نهفت کوچه می خیزد
 پلک درها، با خیال دست پنهان نواز شکر
 نرم میلرزد.

از درها و دیوارها

دشت جوان چشم تو، سبز و شکفته با دا از سرزمین پاك

م . ت .